

با سلام

تسلیم:

مزن پهلو به آن نوری، که مانی تا ابد کوری
تو با شیران مکن زوری، که روباهی به سودایی

که با شیران مری کردن، سگان را بشکند گردن
نه مگری ماند و نی فن، نه دورویی، نه صدتایی
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۵۲

وقتی این دو بیت غزل را شنیدم با خودم گفتم در مورد این ابیات چی باید بگم. بگم دشمنی با بزرگان ممنوع. با شیران در افتادن ممنوع. روباه صفتی ممنوع. ولی بعد فکر کردم... نه بهتره فقط سکوت کنم، گردن من ذهنیم را بشکنم و تسلیم و تسلیم و تسلیم.

ای رفیقان، راهها را بست یار
آهوی لنگیم و او شیر شکار

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیر نر خون خواره‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۷۶ و ۵۷۷

ای رفیقان تمام راه‌ها کوچه بن‌بست هست، فقط یک راه وجود داره، تسلیم در برابر شیر حق. جز کوچه تسلیم و رضا به حکم خداوند، کوچه دیگی وجود نداره. جاده زندگی فقط برای زنده شده درست شده و بکطرفه ست. پس کوچه‌های، شک و تردید، قضاوت و مقاومت، مقایسه و ایراد گرفتن را فریده، دیگه امتحان نکن. آیا به جای طلب زنده کردن استخوانهای مرده، بهتر نیست که بگم خدایا من را به خودت زنده کن؟ شاید ماندن در ذهن همان سزای کوری چشمانم باشه؟؟

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز اظهار عجز و ناتوانی، بندگی و سر تعظیم فرود آوردن در برابر خداوند هیچ چیز دیگری نه تنها اعتباری ندارد، بلکه جایی هم برای توجیه نمی‌گذارد. پس، کوچه بن‌بست شک و تردید، که خود نوعی قضاوت بزرگان هست را کنار بگذاریم. خدایا شک و تردیدهای من ذهنی را از دلم بیرون ببر. نمیخواهم که از ناسپاسی به بزرگان، روزن دلم بسته بشه.

ز ناسپاسی ما بسته است روزنِ دل
خدای گفت که انسان لِرَبِّهِ لَكُنُودُ
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۹۱۴

قرآن کریم، سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۶
«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»
«همانا آدمی نسبت به پروردگارش بسیار نا سپاس است.»

خدایا من را از ناسپاسی در امان و پناه خودت نگه دار. پروردگارا کم و کاستی‌های من را از روی رحمتت، خودت ببخش. دست و پای من ذهنی ام را بشکن که اگه خواست با شیرانی چون حضرت مولانا و آقای شهبازی روبه صفتی کنه. که جز کوری چشم دلم چیز دیگری نصیبم نخواهد شد، که مبادا عمر به پایان برسد و من ذهنی را به ارمغانم ببرم.

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيدُهَا؟
اندرین پستی چه بر چفسیده‌ای
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۶

خدایا رزق و روزی ایم در آسمان درون خودم هست، و این را شیر مرد دلآوری همچون آقای شهبازی به ما ارمغان داده. کمک کن که من ذهنی این رزق و روزی مان را به تاراج نبره. نقابها کنار خواهد رفت و حقایق روشن خواهد شد، پس کمک کن که عیب‌های هم هویت شده خودم را ببینیم و عیب را به ترازوی بزرگان نسبت ندیم. کمک کن به خواندن نامه درونم، که فقط در فهرست کتاب من ذهنی ام نمانم.

شیرمردانند در عالم مدد
آن زمان کافغانِ مظلومان رسد
بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند

آن طرف چون رحمتِ حق می‌دوند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴

خدایا برنامه گنج حضور و شیر مردی همچون آقای شهبازی نعمتی ست که از روی رحمت و مهربانی خودت به ما عطا شده. پس کمکمان کن که شرمنده و سرافکنده نشویم.
ای خدا ناله کردم و به درگاهت با این ابیات التماس کردم، که چشم راه بینم و عدم بین را عطایمان کن. دل سنگین من ذهنی مان را همچون موم خودت نرم کن. ما را در این قمار، قمار زندگی بازنده کن و توان آزاد شدن از ذهن را خودت عطایمان کن.

ای خدا سنگین دلِ ما موم کن

نالهی ما را خوش و مرحوم کن

با احترام فریده از هلند 🙏

تقدیم به آقای شهبازی نازنین، همراهان و همکلاسی های عزیز.